

بی وفا بودیم و هستیم

یک چند میان خلق کردیم درنگ زایشان به وفا نه بوی دیدیم نه رنگ

«مولوی»

امیرفیض- حقوقدان

دهه آبان ماه هر سال روزهای خسجته و پرشکوهی در تاریخ ایران ماست؛ چهارم آبان زادروز شاهنشاه آریامهرونهم آبان زادروز اعلیحضرت رضاشاه دوم است.

در سالهای گذشته در این روز، ایرانیان خارج از کشور مراسم باشکوهی را ترتیب میدادند مقالات متعددی در ارزیابی خدمات شاهنشاه ایران منتشر میساختند؛ نمیدانم اکنون هم آن روال جاری است یا خیر ولی همین دیروز خبردار شدم که ایرانیارگرامی آقای قلی پور همچنان مانند سالهای قبل مراسم گلباران در آرامگاه شاهنشاه در مصر را انجام میدهند، موفق و موید باشند، که این شعله فروزان از احساسات شاهدوستی را نگذاشتند خاموش شود.

در این تحریر به موضوعی اشاره خواهد شد که یادم نیست تاکنون در تحریرات به میان آمده است یا خبر و آن موضوع وفا به سلطنت و شاه است.

موضوع دیگر که شاید جایش هم در این تحریر نباشد ولی بی ارتباط هم نیست >مسئول شناختن مسئولان و کارداران رده بالای مملکت است که آنها متهم شده اند به گناه و همراهی با بیگانه و با استفاده از عبارت فرار برقرار پرونده اتهامی آنان یکطرفه شکل گرفته است.

درما وفا نبود و نیست

در این تحریر به ابعاد این حقیقت ناخوشایند نزدیک میشویم که در کمال تاسف پدیده وفا و وفاداری در ما ایرانیان بشدت ضعیف است؛ و این ضعف چنان عمومی و ریشه دار است که شاه کشور را هم از تاثیر باز نداشته است.

ما ایرانیان، نسبت به پادشاه، احساس محبت و اطاعت و توقع عدل پروری و رفع ستم و تامین نیاز و امنیت را داریم ولی در مقابل این توقعات وسیع و نامحدود و دوست داشتن پادشاه، پدیده وفا و وفاداری ما نسبت به شاه بسیار ضعیف و ناچیز است.

ریشه محبت و مهرورزی، در طبیعت وجود آدمی بافته و تنیده شده است فقط منتظر است موردی پیدا شود که آنرا بنمایش بگذارد ولی وفا در زمینه های پیمان و عهد بوجود میآید و مسیرش از طریق اعتقاد است و با مسیر محبت و دوستی بکل تفاوت دارد.

در جوامع سیاسی و مذهبی، وفاداری ناشی از یک پیمان اعتقادی و قلبی است؛ بیت زیربیان کننده وفا و رابطه آن با اعتقاد است.

یا با مراد بر سرگردون نهیم پای یا مرد و اربر سر پیمان نهیم سر

یکی از فلاسفه گفته است:

وفاداری یک پدیده روانی و اعتقادی است که در آن شخصیت انسانی از نظر اخلاقی درگروگان مورد تعهد گذاشته میشود؛ انسان غیرمتعهد درخت بی ریشه است که پایبند وفا نیست.

ویکتور هوگو میگوید: «انسان از روی عشق و محبت ممکن است اطاعت افراد دیگری را بکند و این اطاعت، آن نوع است که ممکن است قهرمان بسازد ولی آدم منطقی و منظم درست نمیکند؛ وفاداری توام با عهد و پیمان است که آدم منظم و منطقی بوجود میآورد».

بدیده وفاداری در جامعه ایرانی

عرض شد که متأسفانه پدیده وفاداری ایرانیان نسبت به ایرانیان دیگر حتی شاه مملکت بسیار ضعیف است؛ اکنون اضافه میشود که قطب وفاداری مردم، به دین و مذهب و نماینده آن که آخوند است پیوند خورده است. ایرانیان شاه را دوست دارند حتی معتقدند که فرامین شاه بدون چون و چرا باید اجرا شود. شاردن در این باب نوشته های مفصلی دارد و میگوید اطاعت مردم ایران از شاه در دنیا بیسابقه است؛ ولی همو از مواردی یاد کرده که فرامین شاه اگر خلاف مذهب و متولیان مذهب باشد مردم اطاعت نمیکند؛ اگر شاه دستور قتل فرزندی را بدست پدرش بدهد مردم بی چون و چرا اطاعت میکنند ولی همان مردم دستور خلاف شرع را نمیپذیرند. شاردن از صدراعظم شیخ علیخان که ۲۰ سال فرمانده قشون بود نمونه ای میدهد که دستور شاه که خلاف شرع بود را نپذیرفت.

این روحیه ایرانیان ممکن است اکنون کمی تغییر کرده باشد ولی در سال شورش ۵۷ کاملاً دست نخورده بود و ارتشیان به مذهب و متصدیان آن وفادار بودند آنهم در عین اینکه شاه را دوست میداشتند و به وفاداری شاه سوگند یاد کرده بودند ولی آن سوگند که ریشه اش بر ارزش های مالی و مقامی نباشد کجا و آن وفاداری به مذهب کجا که ریشه اش از نسل به نسل جابجا شده است.

(تیمسار مافی برایم تعریف کرد که در جریان تظاهرات ضد شاه تیمساری در کنار شعار دهندگان شعار مرگ بر شاه میداد به او تلفن کردم و گفتم تیمسار شما چرا؟ گفت: «حولش کن امسال سال درجه من بود درجه بمن نداد» این را نمیشود گفت وفاداری ولی میتوان گفت وفا مالی یعنی تاوقتی وفاداری مولد مال و ثروت و ترقی است وجود دارد).

اینکه در اسناد شورش آمده است سربازان از سربازخانه هافرار میگردند نتیجه همان وفاداری به مذهب و در نهایت به متولیان آن بوده است. اگر بجای خمینی مثلاً یکی از رهبران حزب توده قرار داشت این فرارها روی میداد هرگز.

اما امروز

این روزها بویژه در خارج از کشور ممکن است وفاداری به مذهب قدری فروکش کرده باشد آنهم با احتیاط؛ ولی وفاداری به شاه و حتی شاهنشاه ایران بکلی از بین رفته است. **مشکل بزرگ مبارزه برای رهائی ایران همین فقدان احساس وفاداری نسبت به شاهنشاه و تداوم سلطنت است.** این تحریر در کمال تاسف ناچار است اضافه کند که ایرانیان داخل و خارج از کشور در کنار ترک وفاداری به شاه و سلطنت و تداوم آن یک حالت وفاداری عمومی به بیگانگان هم پیدا کرده اند که این دیگر قوز بالا قوز و ننگ بر ننگ است.

توضیح اینکه انسان ذاتا اتکائی است یعنی میخواهد به یک چیزی وفادار باشد؛ بت پرستی، دین داری، گاوپرستی و انواع این پرستش ها ناشی از همان احساس اتکائی بودن است. ایرانیان خارج از کشور که اغلب همان وفاداری کمرنگ خودشان را نسبت به شاهنشاه از دست دادند به وفاداری کشورهای خارجی و بیشتر آمریکا درآمدند که در همین تحریر به مورد آن خواهیم پرداخت.

شکسپیر سخن بزرگی در باب وفاداری که مصداق وضع ماست دارد که گفته است:

«اگر کسی بتواند وفاداری خود را نسبت به ارباب مغلوب خود حفظ کند، در حقیقت فاتحی را که بر ارباب او غلبه کرده است مقهور میسازد و مقامی برجسته در تاریخ برای خود بدست میآورد».

ما ایرانیان خارج بکلی فاقد صفت مردانه وفاداری به شاهنشاه مغلوب خودمان شدیم و این چیزی بود که حتی بازرگان و شخص خمینی هم به آن باور نداشتند که ایرانیان با آن همه دستآوردهای شاه در چنین نامردی و بی صفتی غلت بخورند و باهم رقابت هم نکنند.

وجه مشترک حقوقی وفاداری

مقاومت شاهنشاه ایران تا آخرین لحظه حیات در حفظ مقام سلطنت تعبیری جز وفاداری به تداوم سلطنت ندارد. نکته ای که در این بحث قائم به توجه است؛ این است که ماهیت حقوقی وفاداری شاهنشاه به تداوم سلطنت با تعهد امرای ارتش و دولت و مسئولین کشور تفاوتی ندارد زیرا هر دو از منشا قانون اساسی و سوگند است.

مقاومت شاهنشاه در وفاداری به تداوم سلطنت

در این قسمت از تحریر با سندی روبرو میشویم که تصور نمیکم تاکنون در تحریرات مورد استناد قرار گرفته باشد و اگر هم به آن اشاره شده باشد عذر تقصیر قابل پذیرش است.

تنها کسی که سوگند سلطنت و حراست از سلطنت و تداوم آنرا یاد کرده بود و در مقام سلطنت حضور داشت شخص شاهنشاه ایران بود. اگر شخص شاه، این تداوم را منقطع میکرد یعنی اعلام استعفا مینمود دیگر اقتدای به ولیعهد برای حفظ تداوم سلطنت اعتبار حقوقی نداشت و موضوع تداوم سلطنت خیلی راحت متوقف و از گردونه تداوم قانون اساسی خارج میشد

هنگامیکه شاهنشاه در پاناما تحت درمان پزشکی بودند موضوع انجام عمل جراحی در آمریکا مطرح شد؛ ولی سائروس ونس پیشنهاد کرد که برای اعزام شاه به آمریکا باید از سلطنت استعفا بدهند زیرا در غیر اینصورت موضوع گروگانها جدی خواهد شد.

خوانندگان محترم این تحریر توجه داشته باشند که مفهوم حقوقی استعفای شاه از سلطنت این نبود که ولیعهد و یا نایب السلطنه امر سلطنت را متصدی بشوند زیرا که طرح هنری برشت که انتقال سلطنت را به ولیعهد قابل قبول وزارت خارجه آمریکا نمیدانست درمکزیک به شاهنشاه ابلاغ شده بود بنابر این استعفای شاه پایان سلطنت ایران محسوب میشد.



در آن روزهای سخت که همه چیز تحت الشعاع سلامتی شاهنشاه قرار داشت و تجسم آن روزها چندان آسان نیست؛ آقایان باتلر و رافل دوشخصیت سیاسی آمریکا از طرف وزارت خارجه آمریکا راهی پاناما شدند؛ آنها از آرماتو که در حقیقت مشاور و مدیر دفتر شاهنشاه بودند تقاضای ملاقات محرمانه با شاهنشاه را دادند و بهانه آنها پیام خصوصی کارتر بود.

در این ملاقات که آخرین ملاقات آمریکایی ها با شاهنشاه ایران بود و بعد از آن شاهنشاه پاناما را ترک کردند باتلر از شاهنشاه میخواست که از سلطنت کناره گیری نمایند.

شاهنشاه به باتلر میگویند: <احساس میکنم که مرگم نزدیک است و در این شرایط فقط به کشورم و خانواده ام فکر میکنم> با این حال باتلر اصرار برای استعفای شاه میکند و خطاب به شاه میگوید: <مگر شما بارها نگفتید که برای ملت جان خودتان را هم فدا میکنید پس چرا از استعفای سلطنت امتناع دارید>.

شاهنشاه گفتند: «این مسئله دیگر برایش اهمیت ندارد چون در شرف مرگ است و پسرش میتواند تاج و تخت را حفظ کند»

(همان ماخذ صفحه ۵۰۴)

حاشیه = کسانی که در راستای دخالت آمریکائی ها در شورش ۵۷ تحقیق میکنند به ماهیت سند بالا یعنی کوشش وزارت خارجه آمریکا در تحمیل استعفای شاهنشاه توجه کنند که یکی از بارزه های آشکار و مستحکم دخالت علنی و تحمیلی آمریکا به شاهنشاه ایران برای موفقیت شورشیان بوده است تصور میکنم که حد این دخالت در طول تاریخ سیاسی کشورها نادر باشد. (پایان حاشیه)

بررسی بجا

ممکن است این سوال مطرح شود که با وجود همه پرسى سال ۵۸ که به رژیم سلطنتی ایران پایان داده شد دیگر چه اصراری برای آمریکائیها بوده که شاهنشاه استعفا بدهند و یا اساسا طرح هنری برشت که مخالفت آمریکا را با انتقال سلطنت طبق روال قانون اساسی به ولیعهد اعلام کرده بود را به شاهنشاه ابلاغ کنند؟؟

پاسخ این است که آمریکائی ها میدانستند که رفراندم سال ۵۸ به دلایل عدیده ای که مفصل آنها

در تحریرات گذشته آمده است، نمیتواند تداوم سلطنت را قطع کند و اساسا سلطنت قابل ارجاع به

همه پرسى نیست؛ لذا با توسل به استعفای شاهنشاه و ممانعت از انتقال سلطنت به ولیعهد عملا تداوم سلطنت مقطوع میگردد. هرچند بعدها آمریکائی ها سعی کردند با رفراندم ۶۰ میلیون دات کام بوسیله عواملشان و مشارکت و همراهی اعلیحضرت کمبود های رفراندم سال ۵۸ را جبران کنند ولی دیدیم که موفق نشدند. آمریکائیها خوب میدانند که جمهوری اسلامی فاقد مشروعیت در رابطه با قانون اساسی و فرهنگ و سنت ایرانی است و بهمین دلیل است که به انواع حیل متوسلند تا تداوم سلطنت محفوظ نماید و اعلیحضرت در نقش یک شهروند عادی فعالیت سیاسی حقوق بشری انجام دهند نه فعالیت سیاسی علیه جمهوری اسلامی.

جدیت و حساسیت آمریکائی ها در جلوگیری از تداوم سلطنت را میتوان از این سند یافت:

هنگامیه باتلر استعفای شاهنشاه را مطرح میکند علیاحضرت که حضور داشته اند میفرمایند:

>اگر منظورتان واکنش دولت ایران است به استعفای شوهرم. پسر من برای ادعای حقوقش سربلند خواهد کرد. اگر پسر ارشدم چنین کاری نکند **پسر دوم من خواهد کرد** و اگر پسر دوم هم نکند یکی دیگر از اعضای خانواده ما خواهد کرد بنابراین هیچ چیز تغییر نخواهد کرد. (همان کتاب صفحه ۵۰۵)

دیدید که پسر اول را نگذاشتند و پسر دوم را هم از بین بردند همه اینها برای جلوگیری از تداوم سلطنت

ایران بوده و هست.

اکنون نمونه هائی از بی وفائی

این تحریر در این مسیر قرار ندارد تا اشخاصی که در قطع وفاداری و حتی تبدیل آن به دشمنی با شاهنشاه ایران پیشقدم شده اند را معرفی کند که واقعا افتضاحی است و فلان سربالا ولی در کنار آنها اشخاص بلند

بالائی هم دیده میشوند که به اعتبار نزدیکی با آمریکا ورعایت سیاست آن کشور دریغ از کلمه ای درباره نقش آمریکا درشورش ۵۷ وخواستاری از آن کشور در رفع محظورات فعالیت سیاسی اعلیحضرت رضاشاه دوم برزبان نیاوردند نمونه برجسته آنها همین آقای جمشید آموزگار بود که درگذشت.

که بیش از هرکس تکالیفی ناظربرفرمان داشتن نخست وزیری وفعالیت های مشترک باشاهنشاه درمورد نفت داشت ویک مهره سنگین بین المللی محسوب میشد، ایشان تازنده بود طوری رفتارکرد که گویا اصلا ایرانی نبوده است در صورتی که ایشان و امثال او تکلیف داشتند که تعهدات اخلاقی نسبت به وفاداری

و سگند خود را لااقل نسبت به تداوم سلطنت حتی بصورت لفظی حفظ کنند. بسیاری شخصیت های

ایرانی نزدیک و مقرب آمریکا مانند همین آقای آموزگار وهوشنگ انصاری و دیگران بودند که میتوانستند در رفع محظوراتی که آمریکا برای اعلیحضرت رضاشاه دوم ایجاد کرده است بسیار موثر باشند ولی روابط آن افراد با آمریکا ومنافع مالی مجالی به این افراد نمیداد که به تداوم سلطنت و وصیت سیاسی شاهنشاه کوچکترین توجهی داشته باشند، زیرا ازتکدرخاطرآمریکا وحشت داشتند ودارند. همین تیمساردریادارحبیب الهی که ازدوستان نزدیک هایزر بوده وبسیار چیزهای اساسی از دخالت آمریکا علیه شاه ایران میدانست تا حیات داشت لب باز نکرد وادعا شده که موکول به بعد ازحیاتش کرده. آخرشهادت بدون جرح که شهادت محسوب نمیشود، میشود رفتن یکطرفه به قاضی. شاهد باید زنده و سرعقل باشد که بتوان نسبت به شهادتی که داده توضیح بدهد. اصلا یعنی چه شهادت مربوط به یک مورد عام آنهم مملکتی، به بعد ازحیات کسی موکول شود تنها وصیت است که بعدازفوت خوانده میشود نه بیان وقایعی که شاهد خود در آن حاضر بوده است. شاهنشاه کتاب پاسخ به تاریخ را در زمان حیات نوشتند وصیت سیاسی شان قرارشد بعد اذدرگذشت منتشرشود که متأسفانه چه عرض کنم شد. دیدید درمورد اظهارات قره باغی چقدر نقد درمحکومبت او نوشته شد؛ این را میگویند جرح در شهادت اگر او هم انتشار کتابش را موکول به بعدازمرگش میساخت غیراین بود که اکنون شده است مردم میگفتند مرده ورفته ولش کنید خدا بیمارزدش. مشکل نیست که همین بهانه تیمسارحبیب الهی هم ازباب تردید درحقیقت اظهارات او بحساب آید.

نمونه دیگر طرح هنری برشت

استدعای دقت در این قسمت

قبل ازاینکه طرح هنری برشت وزارت خارجه آمریکا دائربه عدم قبول انتقال سلطنت به ولیعهد و ممنوعیت خانواده سلطنتی ازفعالیت سیاسی علیه جمهوری اسلامی درتحریرات منتشرشود ابتدا بطور مشروح ومستند درسنگرها پیاده شد (ازجمله سنگر طرح های حفاظت ازجمهوری اسلامی ۱۵ دیماه سال ۱۳۷۹) وهزمان وقبل ازانشاردرسنگربرای آقای شهرام همایون وروزنامه های صبح ایران و عصر امروز با درخواست انعکاس آن برای ایرانیان ارسال شد، ولی کوچکترین توجهی به آن طرح که کاملاً دخالت آمریکا حتی درحقوق سیاسی خانواده پهلوی را نشان میداد نکردند. پس ازاغازتحریرات، تحریرات مفصلی به اعتبارهمان طرح انتشار یافت که درمحدوده بسیار وسیعی پخش شد و در هر زمان که اقتضا داشته وموضوع کم کاری ویا بی توجهی اعلیحضرت مطرح بوده باز همان طرح وزارت خارجه

آمریکا همراه توضیحات متناسب با مسائل ادعا شده، منتشر شده است و در جریان اخیر محکمه صحرایی اعلیحضرت، باز تحریر (گروگان سلطنت) برای مدعیان محکمه صحرایی از جمله شهرام همایون و آقایان احمد فراستی و مصطفی عرب (برای این آخری بنابر درخواست خودش) ارسال شد درین از یک اشاره کوتاه به طرح وزارت خارجه آمریکا علیه سلطنت و تداوم آن. اصلاً میتوانم بگویم که در هیچ برنامه و یا روزنامه و یا نوشته ای اشاره به طرح مزبور دیده نمیشود و یا بنده ندیدم، فقط یک صداست آنهم از طریق جاوید ایران.^۱

این ننگ بزرگ وسیعی در پنهان کاری سیاستی که علیه تداوم سلطنت از سوی وزارت خارجه آمریکا جریان یافته و بنیاد ۲۵۰۰ ساله سلطنت ایران را هدف گرفته است چه علتی میتواند داشته باشد جز وفاداری لاف‌باز بخشی از مبارزه خارج از کشور به آمریکا.

^۱ - شوربختانه هیچ یک از ایرانیان یا اغلب متمایل به اکثریت مفهوم «تداوم سلطنت» در قانون اساسی را درک نمیکنند. عدم توجه به موضوع آنان را از هرگونه اظهار نظری به بیرون پرت و به بیراهه میکشاند و این نا آگاهی و یا تظاهر به عدم حضور رسوب قانونی «تداوم سلطنت» در ذهنشان را به طرفداران تداوم سلطنت و قانون اساسی را با فحاشی و رکیک گویی پاسخ میدهند. ح-ک